

# علم اصول الفقه

٦٩

٩٠-١-١٦ تعريف علم اصول فقه

دراسات الأستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- قبل از توضیح دو اصطلاح موضوع و متعلق حکم در دیدگاه اصولی دو نکته را باید طرح نماییم.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- ۱. اصطلاح موضوع در منطق به کار می‌رود و به آن چیزی اطلاق می‌شود که حکم برای آن ثابت می‌گردد.
- کاربرد لفظ موضوع در این علم به قضیه‌ی حملیه اختصاص دارد.
- یعنی موضوع در یک قالب خاص بیانی مطرح می‌شود و دارای معنای محدد و مشخصی است که نه در غیر قضیه‌ی حملیه قابل تطبیق است و نه در قضیه‌ی حملیه بر غیر آن چیزی که مصداق موضوع می‌باشد، یعنی بر محمول و رابطه، تطبیق می‌گردد.
- در منطق اصطلاح متعلق وجود ندارد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- ۲. کاربرد لفظ موضوع در اصطلاحات اصولی با نوعی تفاوت در تلقی مواجه است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- بعضی اوقات موضوع به گونه‌ای به کار می‌رود که شبیهه مصطلح منطقی می‌شود و در واقع می‌توان گفت: مصداقی از همان است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- این کاربرد - «موضوع در علم اصول» در همان معنای «موضوع در علم منطق» - به خصوص در مواردی مشاهده می شود که موضوع و حکم طرح می گردند، نه موضوع و متعلق. یعنی در قبال موضوع با حکم مواجهیم، نه با متعلق. مثلاً در الصلوة واجبة، الخمر نجس<sup>۲۸</sup> یا الغيبة حرام<sup>۲۹</sup>، گفته می شود: الصلوة، الخمر یا الغيبة، موضوع و واجبة، نجس<sup>۲۸</sup> یا حرام<sup>۲۹</sup>، حکم است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- همچنان که اگر این قضایا را در دست منطقی می‌نهادیم، همین گونه قضاوت می‌کرد، فقط به جای حکم از لفظ محمول استفاده می‌نمود.
- بدین ترتیب موضوع و حکم در این استعمال مماثل موضوع و محمول منطقی قرار می‌گیرد.



## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- این اصطلاح اصلاً یک اصطلاح اصولی نیست. در واقع همان اصطلاح منطقی است که اصولی‌ها به کار گرفته‌اند.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- با توجه به آن دو نکته، به توضیح معنای موضوع در علم اصول می پردازیم.
- موضوع در علم اصول در مقابل متعلق به کار می رود، یعنی در اصول بحث در مورد موضوع حکم و متعلق حکم است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- موضوع در اصطلاح اصولی عبارت از چیزی است که در فرض تحقق آن، حکم ثابت می‌شود.
- و متعلق حکم چیزی است که حکم به آن تعلق می‌گیرد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- این تفسیر از موضوع، شاید جامع‌ترین تفسیری باشد که با آن می‌توان کاربردهای مختلف لفظ موضوع را در اصطلاحات اصولی توجیه کرد.
- البته آنجا که صرفاً همان اصطلاح منطقی مورد نظر است، از حیثی این تفسیر خارج است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- موارد مختلف زیر در تبیین بیشتر این مطلب ما را یاری می‌دهد:

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- - گفتیم حکم یا تکلیفی است یا وضعی. در موارد احکام وضعی مثل الخمر نجس<sup>۱۸</sup> اگر موضوع یعنی «خمر» تحقق بیابد، حکم ثابت است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- در اینجا اصطلاح اصولی با اصطلاح منطقی منطبق می‌شود، اما معیار دو اصطلاح یا به تعبیر دقیق‌تر، تعریف دو اصطلاح با هم تفاوت دارند.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- آنها مفهوماً یکی نیستند، اگر چه در مصداق یکی می‌شوند:
- موضوع در منطق چیزی است که شیء دیگر بر آن حمل می‌شود و به قضیه‌ی حملیه اختصاص دارد.
- اما موضوع در اصول چیزی است که وقتی محقق شد، حکم برای آن ثابت است.
- این دو اصطلاح در مثال الخمر نجس با هم جمع شده‌اند. خمر هم موضوع به اصطلاح منطقی است و هم موضوع به اصطلاح اصولی.



## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- می دانیم حکم تکلیفی به فعل اختیاری مکلف تعلق می گیرد. بنابراین در موارد حکم تکلیفی، اضافه بر موضوع از متعلق حکم نیز سخن می گوئیم.
- در مثل اکرم العالم که یک امر است و ظهور در وجوب دارد، حکم به اکرام تعلق گرفته و اکرام در صورتی واجب است که عالمی در خارج وجود داشته باشد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- بدین ترتیب عالم موضوع و اکرام متعلق حکم است. در این مثال عالم به اصطلاح منطقی موضوع نیست، زیرا قالب قضیه، یک قضیه‌ی حملیه نیست. اما عالم به اصطلاح اصولی، موضوع است. در این مثال مفعول این فعل، موضوع آن حکم به حساب می‌آید.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- در آن هنگام که فعل به اصطلاح اصولی لازم است، تشخیص موضوع و متعلق با موارد افعال متعدی متفاوت می باشد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

• متعدی و لازم دو اصطلاح نحوی هستند که در اینجا به معنای دقیق کلمه، مورد نظر بحث اصولی قرار نمی‌گیرند؛ اگر چه خیلی از اوقات متعدی و لازم در اصطلاح نحوی با متعدی و لازم در اصطلاح اصولی بر هم منطبق می‌شوند. در اصطلاح اصولی هر فعلی را که از فاعل به چیز دیگری سرایت نماید، فعل متعدی می‌نامیم. این فعل ممکن است مفعول صریح داشته باشد (که معمولاً همین گونه هم هست) و ممکن است مفعول صریح نداشته باشد. چه بسا ممکن است آنچه فعل به آن سرایت کرده در قالب یک جمله‌ی مستقل ذکر گردد. دلیل آن هم واضح است. ما در اصول عبارت و الفاظ را تحلیل نمی‌کنیم. بنابراین بحث‌های صرفی و نحوی صرف نداریم. ما به یک سری مفاهیم می‌پردازیم که محور آنها حکم است و حکم نوعی اعتبار شرعی می‌باشد. در واقع ما به بررسی اعتباریات می‌پردازیم. این اعتباریات گاه بیانگر حکمی تکلیفی‌اند و گاه وضعی، گاه در قالب فعل متعدی‌اند و گاه لازم.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- در مثل صلّ، حکم وجوب یا استحباب به صلوة تعلق گرفته پس صلوة متعلق حکم است.
- ممکن است برخی گمان کنند در مثل این مثال صلوة موضوع حکم است. زیرا وقتی گفته می شود: صلّ، معنای آن الصلوة واجبة است. و در عبارت الصلوة واجبة، صلوة موضوع می باشد. در حالی که نه در صل و نه در الصلوة واجبة، صلوة موضوع به اصطلاح اصولی نیست.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- همان گونه که قبلاً نیز گفتیم: موضوع در مصطلح اصولی‌ها چیزی است که وقتی در خارج تحقق یابد، حکم پیدا شود.
- اگر صلوة در خارج تحقق یابد، دیگر حکم وجوب یا حکم استحباب منتفی می‌شود. با اتیان صلوة، وجوب یا استحباب از بین می‌رود.
- حکم مادامی وجود دارد که هنوز نماز در خارج تحقق نیافته است. وقتی مکلف حکم را امثال کند و نماز در خارج محقق شود، دیگر حکم منتفی می‌گردد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- بنابراین چه لفظ «صلِّ» را به کار بریم و چه «الصلوة واجبة» را، صلوة موضوع حکم نیست.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- معمولاً در افعال لازم، فاعل فعل موضوع است. یعنی در صلّ، صلوة متعلق حکم و أنت موضوع می باشد. و البته این اطلاق با تفسیری که در قبل گفتیم ناسازگار نیست. بدون شک اگر مکلفی در خارج نباشد، حکمی پیدا نمی شود؛ اگر چه برخی امور دیگر در وجوب عمل مؤثرند. مثلاً زوال خورشید، در وجوب حکم نماز ظهر مؤثر است و جزء موضوع به حساب می آید. تا زوال صورت نگیرد، نماز واجب نمی شود. همان گونه که در حج، تا استطاعت وجود نداشته باشد، وجوب شکل نمی گیرد.



## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- - در جایی که تکلیفی به موضوع خارجی تعلق می‌گیرد، مثلاً گفته می‌شود: الخمر حرام، همان گونه که در معالم نیز خواندیم، حتماً فعلی وجود دارد. زیرا خود عین ذات خارجی متصف به این حکم تکلیفی نمی‌شود.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- بنابراین در مثل این مثال یعنی «الخمیر حرام»<sup>۲۶</sup> مقصود الخمر حرام<sup>۲۶</sup> شربه است. از آنجا که این حکم، وضعی نیست (بلکه یک حکم تکلیفی است)، حکم اضافه بر موضوع، متعلق هم دارد. متعلق حکم در اینجا شرب است؛ اگر چه در عبارت بیان نشده است. موضوع این حکم همانند عبارت «الخمیر نجس»، خمر می باشد؛ ولی در الخمر نجس چون یک حکم وضعی مطرح شده بود، نیازمند متعلق نبودیم.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- لازم است بعد از روشن شدن مفهوم موضوع و متعلق حکم، این نکته را بیان کنیم که اصولی‌ها، کلمه‌ی موضوع را به کار برده‌اند؛ اما به تفسیر آن نپرداخته‌اند. تفسیری که ما از موضوع ارایه نمودیم، تفسیری است که از بیانات اصولی‌ها اصطیاد شده است. این تفسیر، جامع‌ترین تعریفی است که می‌تواند کاربردهای موضوع را نزد اصولی‌ها تحت پوشش قرار دهد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- البته در این میان افرادی هستند که بحث‌های مختصری در این زمینه مطرح کرده‌اند. آقای مشکینی در اصطلاحات اصول خویش موضوع را به اطلاقات مختلف (موضوع علم، موضوع در استصحاب و...) توضیح می‌دهند و در چند سطر به بحث موضوع و متعلق می‌پردازد. اما در همان چند سطر، تنوع کاربرد موضوع و متعلق در نزد اصولی‌ها واضح می‌شود، دلیل آن هم، عدم وجود تفسیر جامع در نزد آنان بوده است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- تفسیر جامعی که بتواند موضوع و متعلق را به تصویر بکشد، وجود نداشته است و همان گونه که قبلاً نیز گفتیم، گاهی اصولی‌ها، موضوع را در همان معنای منطقی به کار گرفته‌اند. اگر موضوع و متعلق یک معنای محدود و معین داشت، اصولی‌ها به آن ملتزم می‌شدند و خلط اصطلاح نمی‌شد.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- کاربردهای گوناگون موضوع از یک سو و عدم وجود تفسیری جامع برای موضوع از سوی دیگر، باعث شده که اصطلاح موضوع در پس پرده‌ی ابهام قرار گیرد به گونه‌ای که امر گاهی برای کسانی که در علم اصول تبحر دارند، مشکل شده است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- در کنار دو اصطلاح موضوع و متعلق حکم، اصطلاح سومی وجود دارد که مرحوم نائینی و پیروان او مثل آقای خوئی و آقای بجنوردی (صاحب قواعد فقهیه) به کار گرفته‌اند. این اصطلاح، یعنی متعلق متعلق حکم، از ابداعات مرحوم نائینی است و دیگران از وی اقتباس کرده‌اند.

- . شهید صدر از پیروان نائینی به مدرسه النائینی یاد می‌کند.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- این اصطلاح صرفاً در افعال متعدی است. در مثل اکرام العالم اگر موضوع را با متعلق بسنجیم، یعنی اکرام را با عالم مقایسه کنیم، اکرام به عالم تعلق می‌گیرد، همان گونه که وجوب نیز به اکرام تعلق گرفته بود. با کنار هم گذاردن این دو تعلق، واضح می‌گردد که عالم متعلق متعلق حکم است. وجوب به اکرام تعلق گرفته و اکرام به عالم، پس عالم متعلقِ متعلق حکم می‌باشد.



## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- به عبارت دیگر متعلق متعلق، همان موضوع است. قابل توجه است که اصولی‌های دیگر، این اصطلاح را به کار نبرده‌اند و استعمال آن، خاص به مرحوم نائینی و پیروان او است.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- اگر چه ممکن است امر به معنای استحباب نیز به کار رود.

## فصل ششم: موضوع و متعلق حکم

- همان گونه که وقتی در اکرم العالم، اکرام تحقق یابد، وجوب اکرام منتفی می شود؛ چون حکم اکرام، امتثال شده است.
- در اصطلاح به حیات، عقل، زوال، استطاعت و... شرایط حکم گفته می شود. اگر آنها را جزء موضوع می-دانند، از آن روی است که در تحقق حکم دخالت دارند.
- آدرس بیان آقای مشکینی.....

## انحلال حکم

- آنچه تا اینجا بیان کردیم، بیان مفاهیم موضوع، متعلق و متعلق متعلق بود. اما نحوه‌ی تعلق حکم به موضوع و نحوه‌ی تعلق حکم به متعلق و این که نحوه‌ی تعلق حکم، چه تأثیری در امثال دارد، بحث دیگری است.

## انحلال حکم

- به طور مثال در اکرم العالم گفته می شود: اکرام هر عالمی واجب است؛ اما هر شکلی از اکرام برای هر عالم کافی است.
- یعنی در ناحیهی موضوع، استفادهی شمولیت و در ناحیهی متعلق، استفادهی بدلیت می کنیم.
- اما در اکرم عالما گفته می شود: اکرام یک عالم به هر شکلی کافیست

- البته پاسخ به این پرسش که چرا در ناحیه‌ی موضوع و متعلق دو گونه استفاده وجود دارد، مطلبی است که ان شاء الله در بحث اطلاق و مسئله‌ی حکم و امر به آن خواهیم پرداخت.

## انحلال حكم

- (ثم لا يخفى) ان الحكم في القضية الحقيقية لا محالة ينحل بتعدد المكلفين و اما بالقياس إلى غير المكلف فقد يكون الدليل ظاهراً في الانحلال اما بالوضع أو بمناسبة الحكم و الموضوع (كما في أكرم العلماء) (أو اقض ما فات) حيث انه يتعدد الحكم بتعدد العالم و الفائتة و قد يكون ظاهراً في عدم الانحلال كما في (صل في المسجد) فان الاستفادة منها بحسب فهم العرف ليس وجوب الصلاة في كل مسجد و قد لا يكون له ظهور في شيء منهما فيرجع إلى الأصول العملية

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط



## فصل ششم: امثال

- یکی دیگر از مبادی تصویری، بحث امثال است. وقتی مولی حکمی را اعتبار نماید، گاهی در آن حکم، امثال معنا می‌یابد. امثال عبارت است از اتیان عبد به آنچه مولی اعتبار می‌کند.
- امثالی که محط بحث‌های فقهی و اصولی است و گفته شده مسقط تکلیف می‌باشد، به احکام تکلیفی الزامی یعنی وجوب و حرمت اختصاص دارد و در دایره‌ی آن احکام مطرح است. امثال وجوب به اتیان «مأمور به» و امثال حرمت به اجتناب از «منهی عنه» صورت می‌پذیرد.

## فصل ششم: امثال

- در خود احکام وضعی، امثال معنا ندارد ولی از آنجا که این احکام دارای آثار تکلیفی-اند، هر جا که اثر تکلیفی الزامی وجود داشته باشد، امثال معنا پیدا می‌کند.

## فصل ششم: امثال

- امثال در برخی احکام تکلیفی غیر الزامی نیز، معنا دارد. احکامی مثل استحباب و کراهت که مکلف یا بر طبق «مأمور به» استحبابی عمل می‌کند یا از «منهی عنه» کراهتی اجتناب می‌نماید، در بحث امثال یا بحث‌های مربوط به امثال جای می‌گیرند؛ اما چون امثال در حوزه تکالیف و الزامات شرعی است، بحث امثال در مستحبات و مکروهات، یک بحث استطرادی خواهد بود.

## فصل ششم: امثال

- در هر حال مقصود از امثال این است که مکلف، تکلیف را در خارج عینیت بخشد و «مکلف به» را در خارج انجام دهد. در مواردی که تکلیف طلب فعل است و امری وجود دارد (مثل موارد وجوب یا استحباب)، معنای حقیقی، انجام تکلیف مورد نظر است. یعنی مکلف باید یا بهتر است «مأمور به» را در خارج اتیان کند. اما در مواردی که تکلیف نهی، ردع و زجر است (مثل موارد حرمت و کراهت)، مقصود از اتیان «مکلف به»، اجتناب از «منهی عنه» و تحقق نبخشیدن آن می باشد.

## فصل ششم: امثال

- این مطلب شبیه آن چیزی است که در قضایای حملیه مطرح می‌شود. در قضایای موجب، حمل به معنای حقیقی است، اما در قضایای سالبه، سلب حمل وجود دارد، نه حمل سلب. در این موارد، حمل را نفی می‌کنیم، اما در عین حال نام قضیه بر آنها می‌نهیم. در موارد امثال «منهی عنه» نیز مکلف از «منهی عنه» اجتناب می‌کند و آن را تحقق نمی‌بخشد؛ اما باز به همین، اتیان «مکلف به» می‌گوییم.

## فصل ششم: امثال

- گاه تعبیر دیگری در مورد امثال به کار رفته که هم موارد امر را می‌گیرد و هم موارد نهی را. در این تعبیر، امثال به جری عملی بر طبق تکلیف، معرفی شده است.
- معنای جری عملی، مشی خارجی و رفتارهای بیرونی و عینی مکلف است و امثال یعنی مکلف، رفتارهای بیرونی و عینی خودش را با تکلیف منطبق کند. اگر جایی عمل مطلوب است، عمل نماید و اگر جایی ترک مورد نظر است، ترک نماید.

## فصل ششم: امثال

- امثال عقلاً مسقط تکلیف است. اگر کسی با تکلیفی مواجه گشت و آن را اتیان نمود، تکلیف از او ساقط می‌شود.
- حال اگر «ملکف به»، واحد است با یک بار انجام دادن، تکلیف عقلاً ساقط می‌گردد و اگر «مکلف به»، متعدد است، با انجام دادن به تعداد مطلوب، تکلیف از او برداشته می‌شود. یعنی امثال تابع نوع تکلیف و «مکلف به» است.
- امثال را به اقسامی تقسیم کرده‌اند. مواردی که در ذیل می‌شماریم، اقسام امثال هستند.

## امثال تفصیلی

- در جایی که مکلف، «مکلف به» را احراز می‌کند و «مکلف به» محرز را انجام می‌دهد، امثال، امثال تفصیلی است.



## امثال تفصیلی

- احراز «مكلف به» گاه با یقین حاصل می‌شود و گاه با حجت شرعی، یعنی اماره و اصل عملی.

## امثال تفصیلی

- مراد از اصل عملی در اینجا، آن اصل عملی است که برای مکلف، «مکلف به» را احراز کند، نه مطلق اصلی عملی که در بعضی موارد عمل بر طبق آن امثال تفصیلی نیست.

## امثال تفصیلی

- به عبارت دیگر احراز «مكلف به» در اینجا احرازی است که حجیت داشته باشد. حجیت آن با یقین یا ظن معتبر و یا شکی که شارع برای آن راه حلی قرار داده، حاصل می‌شود.

## امثال تفصیلی

- از جمله مواردی که امثال تفصیلی با اصل عملی تحقق می‌یابد، احراز طهارت از حدث با استصحاب است. مکلف می‌داند که قبلاً وضو گرفته و متطهر است، پس از مدتی شک می‌کند که هنوز متطهر است یا خیر. با استصحاب، طهارت را احراز می‌کند و به عمل عبادی مثل نماز می‌پردازد. این که مکلف احراز می‌کند نمازی که خوانده است، همان «مکلف به» یعنی همان نماز با اجزاء و شرایط معتبر است، در پرتو استصحاب بوده است.

## امثال تفصیلی

- ممکن است مکلف، بخش‌های دیگر مربوط به نماز خویش را از طریق اماره، مثل خبر واحد یا ظهور، و یا از روی یقین (علم وجدانی) احراز کرده باشد. برخی اجزاء و شرایط نماز، یقینی است؛ یعنی جزء ضروریات مذهب یا جزء ضروریات دین به شمار می‌آید. هر کس با دین اسلام یا با تشیع آشنا باشد، جزئیت یا شرطیت آنها را برای نماز می‌داند. و برخی دیگر از طریق اماره یا اصل عملی به دست می‌آید. اما در هر حال به استناد اماره یا اصل عملی یا یقین، مکلف، «مکلف به» را احراز می‌کند و به آن عمل می‌نماید. و معمولاً احراز «مکلف به» با ترکیبی از این سه (اماره، اصل عملی و یقین) تحقق می‌یابد.

## امثال اجمالی

- اگر مکلف، احراز نماید که «مکلف به» را انجام داده است؛ اما خود «مکلف به» محرز نباشد، در این صورت این نوع امثال، امثال اجمالی محسوب می شود.

## امثال اجمالی

- احتیاط از جمله‌ی این موارد است. در عمل به احتیاط، مکلف به انجام «مکلف به» یقین می‌کند، اگر چه دقیقاً نمی‌داند «مکلف به» چه بوده است؟ یعنی در صورتی که در احتیاط نیاز به تکرار است، نمی‌داند کدام یک، «مکلف به» است و در صورتی که نیاز به تکرار نیست، نمی‌داند کدام قسمت، «مکلف به» محسوب می‌شود.

## امثال اجمالی

- مثلاً اگر مکلف شک دارد که چیزی جزء یا شرط عمل هست یا نه و می‌داند که مانع نیست، احتیاطاً آن جزء یا شرط را در مجموعه‌ی عمل خویش انجام می‌دهد. در اینجا یقین می‌کند که به تکلیف عمل کرده؛ اگر چه دقیقاً تکلیف را نشناخته است.



## امثال اجمالی

- لازم به ذکر است که وقتی می‌گوییم: «مكلف به» محرز نیست، ممکن است حکماً محرز نباشد و ممکن است موضوعاً محرز نباشد. زیرا می‌دانیم که احتیاط هم در شبهات حکمی جاری است و هم در شبهات موضوعی. مثالی که مطرح شد از جمله‌ی احتیاط در شبهات حکمی بود و مثل مورد زیر از موارد احتیاط در شبهات موضوعی است:

## امثال اجمالی

- اگر مکلف بداند یکی از دو لباسش نجس است، برای این که یقین کند نماز با لباس پاک خوانده است، با هر لباس، یک نماز می‌گذارد. در اینجا او یقیناً به «مکلف به» عمل کرده است.
- همان گونه که در اینجا احراز هم در حکم مطرح است هم در موضوع، در امثال تفصیلی نیز وقتی سخن از احراز «مکلف به» می‌رود، هم احراز حکمی مورد نظر است هم احراز موضوعی. اگر به وجدان یا اماره یا اصل عملی، «مکلف به» حکماً و موضوعاً برای مکلف محرز باشد، عمل به این تکلیف، امثال تفصیلی است.

## امثال ظنی

- امثال ظنی در آنجا است که مکلف، «مکلف به» را احراز نکرده و به امثال «مکلف به» ظن دارد. مثل این که جهت قبله را نمی‌داند. او برای اتیان «مأمور به»، به چند سمت که احتمال قبله در یکی از آنها قوت دارد، نماز می‌گذارد. از آنجا که یقین ندارد که نماز رو به قبله خوانده است و احتمال قوی می‌دهد که یکی از نمازهاً روبه قبله باشد، امثال از نوع امثال ظنی به حساب می‌آید.

## امثال ظنی

- در اینجا نیز همانند دو قسم قبل، ظن به امثال ممکن است در ناحیه‌ی موضوع باشد و ممکن است در ناحیه‌ی حکم باشد. مثالی که ذکر شد، از نوع امثال ظنی در ناحیه‌ی موضوع است.

## امثال ظنی

- . حجت شرعی، حجتی است که از ناحیهی شارع اعتبار خودش را به دست آورده باشد.

## امثال احتمالی

- اگر احتمال امثال با احتمال عدم امثال مساوی باشد، امثال را احتمالی می‌گوییم. در موارد شبهه‌ی محصوره، مکلف، با این نوع امثال مواجه است. فرض کنید مکلف می‌داند یکی از دو ظرف او نجس است، اما نمی‌داند کدام یک از آنها پاک نیست. وقتی مکلف از یک ظرف اجتناب می‌کند، و از ظرف دیگر اجتناب نمی‌کند، احتمال امثال با عدم امثال مساوی است. یعنی احتمال این که از ظرف نجس استفاده کرده باشد، با احتمال این که از ظرف پاک استفاده کرده باشد، یکسان است.

## امثال احتمالی

- آنچه در اینجا بیان نمودیم، توضیح مفهوم امثال و اقسام آن بود. بعدها دوباره با همین مفاهیم روبه-رو می‌شویم و بحث‌های دیگری در زمینه‌ی مربوط به آن مطرح می‌نماییم. در آنجا خواهیم دید که امثال تفصیلی مسلماً مسقط تکلیف است و امثال اجمالی در ظرف عدم تمکن از امثال تفصیلی بدون شک تکلیف را ساقط می‌کند. اما آیا امثال اجمالی در ظرف تمکن از امثال تفصیلی، تکلیف را بر می‌دارد؟ آیا جایز است کسی که می‌تواند اجزاء و شرایط را احراز نماید، به احراز آنها نپردازد و به گونه‌ای عمل نماید که یقین کند به وظیفه عمل کرده است؟ همچنین آیا امثال ظنی و احتمالی مسقط تکلیف هستند؟

## امثال احتمالی

- پاسخ سؤال آخر با آنچه در بحث قبل گفتیم، روشن است. امثال ظنی یا احتمالی فی حد نفسه، مسقط تکلیف نیستند؛ مگر این که دلیل خاصی بر کافی بودن امثال وجود داشته باشد. زیرا شغل ذمه‌ی یقینی، نیازمند براءت ذمه‌ی یقینی است. اگر مکلف ظن به امثال دارد و یقین به انجام آن پیدا نکرده، تکلیف همچنان بر حال خود باقی است و از او ساقط نشده است.



مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

## فصل هشتم: نسخ

- موضوع نسخ حکم از موضوعاتی است که از گذشته در علم اصول مورد توجه بوده و مرحوم سید مرتضی، بخش مفصلی از کتاب ذریعه را به این بحث اختصاص داده است. در اینجا با توجه به این که در بحث مبادی تصویری علم اصول هستیم، به توضیح مفهوم نسخ می‌پردازیم و بحث‌های دیگر در این زمینه را به محل خودش واگذار می‌کنیم.

## فصل هشتم: نسخ

- سید مرتضی ابتدا در مورد معنای لغوی نسخ سخن می گوید و می فرماید: معنای لغوی نسخ محل اختلاف است و از آنجا که در علم اصول از لغت بحث نمی کنیم، معنای لغوی نسخ چندان اهمیتی ندارد. وی بدین ترتیب به معنای شرعی نسخ می پردازد.

## فصل هشتم: نسخ

- سید مرتضی برای توضیح مفهوم نسخ در شریعت، مطلبی را به عنوان مقدمه‌ی آن بحث مطرح می‌کند و می‌گوید:
- تکالیف ابتداءً به دو دسته تقسیم می‌شوند: ا. مستمر. ب. غیر مستمر.

## فصل هشتم: نسخ

- تکلیف غیر مستمر تکلیفی است که محدد به زمان خاصی است و در پایان آن زمان، تکلیف پایان می‌یابد.
- به عبارت دیگر این نوع تکلیف، فی حد نفسه استمراری ندارد و با پایان یافتن زمانی که برای او مشخص شده است، به انتها می‌رسد. در این نوع تکالیف، اصلاً نسخ مجالی ندارد.

## فصل هشتم: نسخ

- تکلیف مستمر خود به دو قسم تقسیم می شود:

## فصل هشتم: نسخ

- ۱. دلیلی که بر استمرار آن تکلیف دلالت دارد، بر زوال آن در یک غایتی نیز دلالت می‌کند. یعنی دلیل دال بر استمرار تکلیف، دال بر این است که تا چه غایت و امدی امتداد دارد. با رسیدن به آن غایت، تکلیف پایان می‌یابد و همان دلیلی که اثبات کننده‌ی استمرار تکلیف بود، مثبت غایت و امد تکلیف نیز هست. در این نوع تکالیف نیز نسخ راهی ندارد و آنها از مورد بحث نسخ خارج هستند.

## فصل هشتم: نسخ

- ۲. استمرار تکلیف با دلیلی بر ما معلوم شده است؛ اما دلیل دال بر استمرار، دلالتی بر زوال تکلیف ندارد. این قسم خود به صورت دیگر قابل تقسیم است:



## فصل هشتم: نسخ

- اول: گاهی زوال این تکلیف را از طریق عقل به دست می آوریم. یعنی عقل حکم می کند که تکلیف زایل و برداشته شد.
- دوم: زوال این تکلیف با دلیل شرعی اثبات می شود.

## فصل هشتم: نسخ

- صورت اول از این دو صورت نیز از بحث نسخ خارج است. بدین ترتیب مورد نسخ شرعی فقط همین صورت اخیر است، یعنی تکلیف مستمری که دلیل استمرار آن، دال بر زوال در آمد معینی نیست و زوال آن به شرع ثابت می‌گردد و سید مرتضی این قسم را با سه تقسیم پی در پی به دست می‌آورد.

## فصل هشتم: نسخ

- سید مرتضی بعد از این مقدمه، نسخ را تعریف می‌کند:

## فصل هشتم: نسخ

- نسخ هو ما دل على تغيير طريقة الحكم الثابت بالنص الاول فى باب الاستمرار [نسخ عبارت از آن چیزی است که بر تغییر طریقه‌ی حکم دلالت می‌کند، حکمی که با نص اول به نحو مستمر ثابت بود].

## فصل هشتم: نسخ

- یعنی حکم تا زمانی به یک شیوه و منوال بود و نصی استمرار او را ثابت می‌کرد و بعد از آن، شیوه و منوال تغییر می‌کند.
- بر اساس این تعریف، همواره در موارد نسخ دو دلیل شرعی وجود دارد و ناسخ و منسوخ هر دو شرعی هستند و اگر یکی یا هر دو عقلی باشند، از بحث نسخ خارج است.

## فصل هشتم: نسخ

- دلیل منسوخ، بر یک حکم به نحو مستمر دلالت می‌کند و در خود آن، نشانه‌ای بر انقطاع و تغییر حکم وجود ندارد. این دلیل ناسخ است که می‌آید و حکم را تغییر می‌دهد و به تعبیر مرحوم سید، طریقه‌ی حکم را دگرگون می‌کند.

## فصل هشتم: نسخ

- سید مرتضی دلیل ناسخ را این گونه معنا می‌کند: ما دل علی آن مثل الحكم الثابت بالنص الاول، غير ثابت في المستقبل علی وجه لولاه لكان ثابتاً بالنص الاول مع تراخيه عنه [دلیل ناسخ ضمن تأخر از دلیل اول دلالت می‌کند بر این که مثل آن حکمی که با نص اول ثابت بود، در آینده ثابت نیست، به گونه‌ای که اگر دلیل ناسخ نبود، با همان نص اول، مثل حکم در آینده ثابت بود].

## فصل هشتم: نسخ

- در تعریف مرحوم سید قید «مع تراخیه عنه» وجود دارد، یعنی دلیل ناسخ از آن دلیل اول، متأخر است و اگر دلیل ناسخ نبود، ثبات حکم اول همچنان بر حال خود باقی بود.